

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک دسته از روایاتی که در مورد کفار و مشرکین مورد بحث قرار می‌گیرد بحث البسه کفار است. این هم یکی از آن مواردی است که باید مورد بحث قرار بگیرد و با این بحث، دیگر روایاتی که در مورد نجاست کفار و مشرکین در ابواب فقهی بیان شده، دیگر آن روایات تمام می‌شود. حالا صرف نظر از بحث اغلبیت که در جامعه مسلمین است یا در جامعه کفار است و حکم به اغلبیت در مورد البسه و در مورد پوست حیوان در؟ و در امثال ذلک هست صرف نظر از آن...

سؤال: یعنی بنا بر مبنای شما اغلبیت هم منتفی می‌شود؟

جواب: بله؟

سؤال: بنا بر مبنای حضرتعالی که... بنا بر این دیگر آن اغلبیت هم منتفی می‌شود دیگر؟

جواب: بله دیگر،

سؤال: یعنی اغلبیت نداریم، یعنی سوق مسلمین دیگر نداریم

جواب: نه، البته در صورتی که انسان بداند که آنها بسم الله می‌گویند، چون در بعضی از روایات که خواندیم - نمی‌دانم شما بودید یا نه؟ - در آن جا دارد مثلاً نصارای عرب، آنها نمی‌گویند. آنها خارج هستند. اگر انسان بداند که نصاری و یهود بسم الله می‌گویند، اگر بداند در این صورت ذبیحه آنها بلا مانع است.

سؤال: بنا بر همین مبنای سوق منتفی می‌شود، یعنی سوق مسلمین با سوق یهود و نصاری یکی

می‌شود.

جواب: بله دیگر، یعنی اگر انسان بداند آن یکی می‌شود، اگر نداند نه، همان اصالة عدم تزکیه در

این جا حاکم است.

سؤال: بنابراین در ذکر خدا عربیت هم لازم نیست.

جواب: نخیر، نه، فارسی هم می‌توانید بگوئید. شما موقع ذبح بجای بسم الله بگوئید خدا، یا مثلاً بگوئید God، فرقی نمی‌کند، انگلیسیها می‌گویند In the name of God همان است، فرقی نمی‌کند،

سؤال: الان در کشتارگاههای دنیا این قضیه مرسوم هست؟

جواب: بله؟

سؤال: در کشتارگاههایی که در دنیا هست این قضیه مرسوم است؟ یعنی با نام خدا شروع میکنند؟

جواب: آن‌ها الله می‌گویند.

سؤال: این را می‌گویند؟

جواب: بله، یعنی مسلمین در کشورهای خارج، آن‌ها هم الله می‌گویند، فرض کنید که مسلمین انگلیسی زبان، مثلاً God نمی‌گویند آن‌ها هم الله می‌گویند، خب این‌ها نمی‌دانند اگر به آن‌ها بگوئیم بابا راحت است همان...، البته خب الله بهتر است چون الله آن اسم مُنَزَل من السماء است و با God ممکن است تفاوت داشته باشد چون آن اسم الله، اسمی است که دلالت بر ذاتی می‌کند که مستجمع جمیع صفات کمالیه است ولی نه فقط خدائی که خدای رحمت است ولی نعمت و این‌ها در آن نیست. البته بنا بر اختلافی که در این جاست بعضی‌ها می‌گویند God اشاره به آن الله است، بعضی‌ها می‌گویند نیست. اما آن چه که خود من تفحص کردم در God همان معنای الوهیت لحاظ شده، یعنی معنای جامعیت منتهی خدای مطلق، نه اینکه با قید مستجمع جمیع صفات که اطلاق هم حکم همان مسئله استجماع را در این جا دارد و این در ترجمه بعضی از چیزها، بسم الله الرحمن الرحيم و اینها به درد می‌خورد، بعضی‌ها می‌گویند نمی‌شود به جای این، God گذاشت. بعضی‌ها می‌گویند می‌شود گذاشت. اما آن طور که من تفحص کردم اشکالی ندارد.

علی ای حال آیه‌ای که در این جا می‌فرماید: **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...** ﴿الأنعام،

۱۲۱﴾ این در جا اشاره به این ندارد که اسم الله بر آن باشد. **اسْمُ اللَّهِ** یعنی در این جا اسم خدا. نه اینکه اسمی که الله، لفظ ((الف)) و ((لام)) و ((ها)) آن حاکی از آن هست، نه، کُل اسم و یحکی عن هذه الذّات، یحکی عن الله تعالی، این معنا، معنای آیه است، لذا شما بسم الله هم نگفتید، نگفتید، الله هم بگوئید کافی است، الله، سر حیوان را ببرید، خدا، سر حیوان را ببرید، مثلاً ربّ، سر حیوان را ببرید

یا مثلاً فرض کنید که الرَّاحِم، سر حیوان را ببرید، این در این جا فرقی نمی‌کند. خصوصاً اللّٰه در این جا ملاک نیست.

سؤال: الان در کشتارگاههای بهداشتی و عمومی کشورهای اروپایی اللّٰه می‌گویند؟

جواب: نه نمی‌گویند،

سؤال: نمی‌گویند؟

جواب: نخیر آنها اللّٰه نمی‌گویند، باید تحقیق کرد، نخیر آنها در کشتارگاهشان فقط حیوان می‌آید و همین طوری با وسایل و جهازی که برای ذبح هست، حیوانات به ترتیب می‌آیند و آنها را همان حدید و هر چه هست آنها را ذبح می‌کند و می‌رود و هیچ نوع تسمیه چیزی نمی‌کند

سؤال: ... فقط یک نفر بفرستیم بگوییم شما یک اللّٰه بگویند

جواب: بله

سؤال: نیازی به نیرو فرستادن در کشتار و اینها نیست؟

جواب: نخیر نیست، نخیر. در آن حینی که دارد ذبح می‌کند در آن حین اسم اللّٰه باشد کفایت می‌کند. ولو آن که ده تا با همدیگر هستند. یعنی آن حیوانی که ذبح می‌شود بر آن حیوان کلمه اللّٰه اطلاق بشود، حالا آن حیوانی که پشت [سر در صف] است و می‌خواهد بیاید اسم اللّٰه [بر آنها هم صدق می‌کند]، ولی آن حیوانی که خارج از آن محوطه هست عرفاً اطلاق اسم بر آنها معنا ندارد و صحیح نیست. ولی آن حیوانی که در این جا است [یعنی در محوطه محل ذبح است و در صف برای ذبح شدن قرار گرفتند] فرض کنید که از این جا تا آن جا همین طوری دجاج به ترتیب اینها معلّق هستند، شما یک اللّٰه می‌گویند، آن دجاجی که در آن جا هست [در انتهای صف ذبح قرار دارد] تا این دجاجی که در این جاست [ابتدای صف ذبح]، تمام اینها بلا مانع است. چون اینها در این مکان واحد، اسم اللّٰه بر آنها اطلاق شده. حالا بعضی‌ها نوار هم می‌گذارند، همین طور نوار اللّٰه، اللّٰه می‌خواند تا [پایان یافتن عمل ذبح...]

سؤال: این اشکال دارد؟

جواب: بله؟

سؤال: این اشکال دارد؟

جواب: این به نظر شبیه ناک می‌آید، چون در واقع فاعل بایستی که بگوید اللّٰه، یعنی

سؤال: فاعل در دستگاه دارد می‌گوید دیگر



اليهوديه قبل أن يغسل، يعنى الثياب التي تكون في ايديهم فينجسونها و ليست ثيابهم التي يلبسونها. آن لباس هائي را كه مي پوشند آن را منع كردند، آن لباس هائي را كه درست مي كنند و نسج مي كنند، حضرت آنها را اشكال نمي كند.

روايت ديگر روايت دعائم الاسلام است: سئل جعفر بن محمد عليهما السلام عن ثياب المشركين، يُصلى فيها؟ قال لا. آن لباسي كه خودشان مي پوشند، حضرت مي فرمايند نه.

روايت ديگر از دعائم الاسلام است و رخصوا عليهم السلام في الصلاة في الثياب التي يعملها المشركون ما لم يلبسوها أو تظهر فيها نجاسة... اين هم يكي.

روايت ديگر روايت احتجاج طبرسي است عن محمد بن عبدالله بن جعفر حميري، في ما كتب الى صاحب الزمان انه قال عندنا حاكة مجوس، يأكلون الميتة و لا يغتسلون من الجنابة و ينسجون لنا ثياباً فهل يجوز الصلاة فيها قبل أن تُغسل؟ الجواب: لا بأس بالصلاة فيها. اين هم روايت ديگر.

روايت از كتاب درست بن ابي منصور است، عنه عن عمران، عن... قال قلت لابي عبدالله عليه السلام جعلت فداك، الثوبُ يخرجُ من الحائكِ أيصلى فيها قبل أن يُغسل؟ قال لا بأس بي ما لم يُعلم ربيّه.

روايت ديگر روايت تهذيب است عن معلى قال سمعتُ ابا عبدالله ان يقول لا بأس بالصلاة في الثياب التي يعملها المجوس والنصارى و اليهود.

روايت ديگر، روايت حلبى است: تهذيب عن الحلبي، قال سلتُ ابا عبدالله عليه السلام عن الصلاة في ثوب المجوسى فقال له يُرثُ بالماء

روايت ديگر روايت تهذيب است كه مي فرمايد: جميل بن عياش بن على بزاز قال اخبرني ابي قال سألتُ جعفر بن محمد عن الثوبِ يعملهُ اهلُ الكتابِ أصلى في قبل أن يُغسل؟ قال لا بأس و إن يُغسل أحبُّ اليّ. اگر شسته شود بهتر است.

روايت ديگر روايت سماعه عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له الطيلسان يعملهُ المجوس أصلى فيه؟ قال أليس يُغسل بالماء؟ قلت بلى، قال لا بأس، قلت الثوب الجديد يعملهُ الحائك أصلى فيه؟ قال نعم. كه همه اين روايت ها حكم روايت واحد را دارد.

روايت ديگر، روايت عبدالله بن سنان است...

سؤال: ...؟

جواب: بله آقا؟

سؤال: ...؟

جواب: یعنی مضمون، مضمون واحد است.

سؤال: یعنی روایت واحد نیست که...؟

جواب: نخیر، مضمونش مضمون واحد است.

روایت دیگر روایت تهذیب است از حسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال سأل أبي ابا عبدالله عليه السلام و أنا حاضر ائني اعير الذمي ثوبى، این روایت، روایت مهمی است که ما روی این روایت تأکید داریم. ائني اعير الذمي ثوبى و أنا اعلم أنه يشرب الخمر و يأكل لحم الخنزير فیرده علی فأغسله قبل أن اصلى فيه؟ فقال ابا عبدالله عليه السلام صلّ فيه و لا تغسله من أجل ذلك فأنك أعرته إياه و هو ظاهر و لم تستيقن أنه نجسه فلا بأس أن تصلى فيه حتى تستيقن أنه نجسه، این روایت، روایت بسیار مهمی است. خب این روایت می گذاریم بعد می آئیم سراغش.

روایت دیگر، قال ابن سنان، قال سأل ابي عبدالله عليه السلام عن الذی يعير ثوبه لمن يعلم أنه يأكل الجری و يشرب الخمر و فیرده أیصلی فيه قبل أن یغسل؟ قال لا یصلی فيه حتى أن یغسل. این روایت همان روایت بالا بود دیگر که از عبدالله بن سنان بود. منتهی در آن جا حضرت گفتند اشکال ندارد، در این جا حضرت می گویند که باید آن را بشوید و بعد استفاده بکند که خب در این جا شیخ حمل بر استحباب کرده چون راوی یکی است، ما جهتش را عرض می کنیم، البته استحبابش صحیح هست.

روایت دیگر روایت تهذیب است که ما فقط ذیلش را نقل می کنیم چون بالایش مربوط به باب اطعمه و اشربه است، سألته عن الرجل اشتری ثوباً من السوق للبس، لا یدری لمن کان، هل تصلح الصلاة فيه، قال إن اشتریه من مسلم فالیصلی فيه، و إن اشتریه من نصارانی فلا یصلی فيه حتى یغسل. این هم خب مربوط به این.

روایت دیگر، روایت قرب الاسناد است عن أخیه موسى بن جعفر که حضرت می فرماید: لا بأس.

خب این روایات تا این جا دیگر تمام شد. حالا بحث ما از این روایات با این طول و تفصیل این است که: ببینید حضرت در این روایات دو مطلب را در این جا بیان می کنند:

مسئله اول لباسی است که خود آنها مدتی این لباس را می پوشند بعد این لباس را به عنوان دست دوم، به افراد دیگری می دهند، خب قطعاً با این لباس غذا خوردند، شراب خوردند. فرض کنید که

نجاسات دیگر مانند بول و اینها که احترازی از آن نیست با این لباس برخورد کرده، این مشخص بر این است که این لباس، لباسی است که در معرض نجاست و اینها واقع شده و آن کسی که شراب می خورد خب حالا چند قطره از این شراب می افتد روی لباس، این یک امر طبیعی است و یا کسی که گوشت می خورد، شما غذا که می خورید می بینید که لباستان چند جا لک پیدا کرده حالا اگر این فرض بکنید که لحم خنزیر باشد خب طبعاً متنجس می کند لباس را، در این که دیگر شکی نیست. یعنی می خواهم عرض بکنم که روایاتی که در اینجا دلالت بر نهی می کند، این نهی، یک امر طبیعی است به جهت این که این دیگر اغماض و این حرفها نیست که انسان بیاید اغماض بکند، یک لباسی که یکسال یک فرد یهودی یا آنهایی که شرب خمر می کنند این لباس را بپوشند انسان به قسم حضرت عباس می گوید این لباس خمر رویش ریخته است دیگر، حالا خشک شده، خشک شدن که از تنجس درش نمی آورد، بالاخره متنجس است و امثال ذلک. آن وقت این مسئله خیلی مسئله روشنی است که در جائی که در آنیه آنها اگر انسان بداند که اینها [اهل شرب خمر یا خوردن لحم خنزیر نیستند] مانند روایت زکریا بن ابراهیم که امثال ذلک این زیاد بود، در آنیه ای که دست می کند توی غذا و می خورد و این آنیه نجس نمی شود، به طریق اولی لباسی که اینها می پوشند اگر اهل شرب خمر و اینها نباشند، این لباس نجس نیست. در جائی که مباشرة دست کافر و مشرک با غذا ارتباط دارد حضرت در آن جا می فرماید که این نجس نمی شود مگر اینکه شرب خمر بکند و این حرفها که آن از باب نجاست عرضی در این جا دستش [طهارت] ندارد خب در این جا مسلم این است که این لباسی را که منظور حضرت است که نپوشد نه بخاطر این است که عرق بدنش با این لباس تماس پیدا می کند بلکه به خاطر این است که مبالغاتی و اعتنائی نسبت به مسائل نجاست و طهارت ندارد، از این باب است، از باب تلاقی عرق بدن با لباس نیست.

لذا دلیل بر این قضیه این است که در این روایتی که عبدالله بن سنان می گوید اِنِّ اعیر الذمی ثوبی خب قطعاً این لباسی که ذمی می پوشد این لباس با عرق بدنش تلاقی پیدا می کند، دیگر چشمان را که نمی توانیم بر این مسئله ببندیم که این لباس قطعاً با عرق بدنش تلاقی می کند، منتهی چون فرصت، فرصت کم است احتمال ملاقات با شراب و اینها در این فرصت کم نمی رود، لذا حضرت در این جا او را امر به استصحاب طهارت می کنند که وقتی که...، دلیل روایت را که متوجه شدید که چه شد؟ چون در این جا، لباس لباس عاریه است، لباس عاریه را که یک سال عاریه نمی دهند، یک مجلس عروسی لباس عاریه می پوشند، الان زنها به همدیگر لباس عاریه می دهند که بروند مجلس عروسی و

پز بدهند به این و آن! افتخار کنند! فخر بفروشند! حالا مرد هم همین طور است. یک لباس تنش است که انسان خیال می کند چه خبر است! نه بابا عاریه است پوشیده بیچاره! این عاریه ها آن زمان هم بوده. این لباس عاریه عرق می کند، بدن عرق می کند ولی علت این که حضرت در این جا می فرماید که لباس اشکال ندارد و او را امر به استصحابش می کنند، برای این نکته است که در این جا این قبلاً لباسی را که داده طاهر بوده، گرچه احتمال اصابهٔ خمر یا لحم می رود ولی این احتمال با استصحاب مندفع است. استصحاب در این جا حاکم است بر این احتمال ملاقات با خمر ولی در لباس ذمی... - وقتی که من قبلاً خدمتتان در آن جا در بحث جریان اصول عملیه گفتم حالا در استصحاب و اینها هم که انشاءالله شنبه شروع می کنیم، ما هر روز می گوئیم اصول را شروع کنیم، بعد دائم همین طوری به تأخیر می افتد و اینها. حالا انشاءالله شروع می کنیم به خواست خدا، در آن محدوده ای که هست - در جریان اصالة الطهاره و همین طور در جریان استصحاب بالا اشاره خدمتتان عرض کردم که این جریان اصول عملیه عرفی است نه این که یک حکم مجزای شرعی است یعنی در جائی ما اصول عملیه را جاری می کنیم که عرف آن اصول عملیه را در آن جا جاری بکند و لیکن حال اسمش را نگذارد و الا عرف اصالة الطهاره جاری می کند، عرف استصحاب جاری می کند، عرف اصالة النجاسة جاری می کند و امثال ذلک، و همین اصول عملیه را در سایر قضایا و مسائل بکار می برند.

استصحاب در جائی جاری می شود که غلبهٔ ظن با آن مورد متیقن باشد نه این که ما در موردی استصحاب را جریان می دهیم که حتی مثلاً پنج در صد احتمال بقاء حکم یا موضوع باشد، در آن جا می گوئیم لا تنقض الیقین بالشک این مورد را شامل می شود! الان که یقین داریم! بل انقضه بیقین الاخر، الان که یقین بر خلاف نیامده قبلاً که هم یقین داشتیم الان و لو این که خمسه بالمیثه احتمال بقاء حکم هست یا احتمال بقاء موضوع است ما استصحاب را جاری می کنیم! نخیر استصحاب در این جاری نمی شود.

اگر شما بخواهید استصحاب را جاری کنید باید در این روایت هم جاری کنید، ثوب یهودی است خب باشد، چرا حضرت می فرماید ثوب یهودی را لا تُصل فیه؟ چون استصحاب جریان ندارد. با این که احتمال عقلائی وجود دارد که این لباس یهودی لعل که این که یک سال هم پوشیده، دو سال هم پوشیده، احتمال عقلائی است که این در این جا اصابهٔ با خمر نکرده باشد. پس به همین دلیل این روایت یکی از ادله ای می شود که شما این را در باب استصحاب باید مورد استفاده قرار بدهید لعدم جریان الاستصحاب فی کل موضع و فی کل موطن الا این که عرف یجری هذا الاصل فی ذلک



الموطن و فی هذا الموقف، و چون در این جا به نظر عرفی و به نظر عادی ممکن نیست که یک نفر یک لباسی را یک سال بپوشد گرچه احتمال عقلانی دارد ولی به حسب احتمال عادی چون ممکن نیست که یک نفر بپوشد و اصابه با خمر نکند، لذا در این جا جای استصحاب نیست. آن جا امام علیه السلام حکم به استصحاب می کنند این جا در سایر مواضع امام علیه السلام حکم به استصحاب نمی کند. این به خاطر فقه الحدیث این قضیه.

و اما مطلبی که در این جا هست که بخاطر آن قضیه ما می توانیم استفاده دیگری را اصلاً از خود این روایات بر این مطلب بکنیم این است که در زمان سابق، این پارچه‌هایی که یهودی و نصاری و مجوس و سابری و امثال ذلک درست می کردند، دستگاه و ماشین که نبود، آن زمان سابق دستگاه ماشین بافی و پارچه بافی یزد و کشاف یزد و اینها که نبود که از یک طرف پشم بدهند از آن طرف در بیاید، یکی یکی اینها می آمدند و با دست خودشان همان طوری که قالی باف‌های ما با دست خودشان قالی می بافند، آنها هم این قماش را بوسیله ید می بافتند، خب قطعاً در این مدت این دست عرق می کند و به این قماش برخورد می کند. چه طور ممکن است که فرض بکنید در آن گرما و امثال ذلک، در تابستان اینها بیایند و یک پارچه‌ای را بیافند که این همه زمان طول بکشد و این وسط دستشان عرق نکند؟ نمی شود یک همچنین چیزی، یعنی این یک احتمال نیست، این یک امر واقعی و عقلانی است. اگر کفار نجس بودند و نجاست اینها بواسطه رطوبت عرق بر آن لباس سرایت بکند قطعاً باید امام علیه السلام بفرماید که هر لباسی را که یعمله المجوسی و یعمله المشرك لا بُدَّ انْ یغسلوا و بعد تصلی فیه، ولی حضرت در این جا لباسی را که آنها عمل کنند و حیاکت کنند و بیافند، حکم به عدم غسل و جواز صلاة فیه می کنند، لباسی را که خودشان بپوشند، اگر قرار بر رطوبت است در هر دوی اینها رطوبت سرایت می کند، هم در عمل در آنجا و هم در آن جا، پس معلوم می شود، یعنی نفس این ادله، نفس خود همین روایات دال بر عدم نجاست مشرک است بلکه نجاست آنها نجاست عرضی می شود. پس با همین ادله ما ثابت کردیم که اینها نجس نیستند. بحث مربوط به اینها تمام شد.

خلاصه الکلام در این مطلب در این جا این شد که ما چند نوع روایات در باب نجاست کفار

داریم:

یکی اسنار است که این اسنار هم در بحث طهارات و نجاسات می آید و هم در بحث اطعمه و اشربه، هر دوی اینها را شما مطالعه کنید. در بحث اسنار نتیجه بحث در روایات به این رسید که سؤر مجوسی و مشرک فی حد نفسه تا مادامی که شرب خمر و اکل لحم خنزیر نکنند طاهر است و روایات

در این زمینه زیاد بود و ما روایات را بیان کردیم هم در اطعمه و اشربه، اتفاقاً در اطعمه و اشربه بیشتر از اسنار هست که مقداریش را خواندیم، دیگر حالا چون من روایات جدیدی را پیدا نکردم لذا اینها را دیگر ارجاع می‌دهم بر ما سبق. و در باب اطعمه و اشربه و در باب اسنار آن سؤری منهی بود که در آن سؤر اکل لحم خنزیر و شرب خمر در آن جا مد نظر هست لذا امام علیه السلام از راوی سؤال می‌کند آیا کُلون لحم الخنزیر؟ یا ایشربون الخمر أم لا؟ اگر خود کافر فی حد نفسه نجس باشد سؤال از اکل لحم خنزیر لغو خواهد بود، سؤال از شرب خمر دیگر در این جا لغو خواهد بود. پس بنابراین ما استفاده می‌کنیم که نهی که حضرت در آن جا می‌کنند این نهی، نهی تنزیهی است نه نهی تحریمی، دلیل بر این مطلب یک روایتی هست که این روایت را عرض کردیم و اتفاقاً این روایت در این جا هم آمده از کتاب... در بحث...، یک روایتی در این جا بود که به دو صورت می‌شود این را بخوانیم، حالا من این را عرض می‌کنم:

روایت روایت اسماعیل بن جابر است که قال قلت لابی عبدالله علیه السلام، محمد بن یعقوب روایت را نقل می‌کند، ما تقول فی طعام اهل الكتاب؟ فقال لا تأکله، ثم سکتَ هنیئةً ثم قال لا تأکله، ثم سکتَ هنیئةً ثم قال لا تأکله و لا تتركُ تقولُ انه حرام. ولكن تترکه تتزّه عنه، إنّ فی آنية الخمر و لحم الخنزیر، پس بنابراین حضرت در این جا تصریح می‌کنند بر این که خود آنها نجس نیستند بلکه این نجاست آنها نجاست عرضی است.

البته این روایت به یک نحو دیگری نقل شده، روایت درست بن ابی منصور است در یک کتاب دیگر که می‌فرماید: یا اسماعیل لا تدعه تحریماً له ولكن دعه تنزهاً له و تنجساً له، إنّ فی آنية الخمر و الخنزیر. خب این روایت هم بود.

روایت امام رضا علیه السلام هم بود که خادمه ایشان هم نصرانی بود، حضرت فرمودند دستش را می‌شوید و اشکالی ندارد. در حالی که خادمه غذا و همه چیز برای امام می‌آورد، اینها هم که خب در این جا بود.

در یک روایت دیگر باز روایت تهذیب بود که روایت و شاء است که انه کره سؤر ولد الزنا و اليهودی و النصرانی و المشرک و کلّ من خالف الاسلام. در این جا حضرت مشرک و یهودی و نصرانی را در یک قران قرار داد و به عنوان کره ذکر می‌کند، خوشش نمی‌آید و قال أشدُّ ذلک عندی سؤر النَّاصب، که در این جا مشرک هم مثل یهودی و نصرانی و اینها آورد شده. خب این باب اسنار بود.

پس در باب اسئار مطلب بر این تعلق گرفت که خود سؤر مشرک، یهودی و نصرانی فی حد نفسه اشکال ندارد بلکه نجاست اینها و نهی که از اینها شده عرضی است بخاطر عدم مبالات به خمر و نجاسات مانند بول و امثال ذلک. این باب اسئار بود. اطعمه و اشربه هم داخل در همین باب بیان شد. نهی از تلبس به لباس آنها هم عرض شد که همه اینها دلالت بر خلاف دارد. در خود باب نجاست کفار هم روایاتی که در آن جا بود عرض شد که بحث مصافحه و اینها بود و نهی از مصافحه طبق روایاتی که در آنجا بود این روایات نه تنها دلالت بر حرمت نمی کردند بلکه دلیل بر خلافش هم در این جا، در باب نجاست کفار ایشان آورده بودند.

در باب مضاف روایاتی که در باب ماء الحمام بود آن جا هم ما می دیدیم که کراهت غسل از مائی که ولد زنا یا یهود و نصاری از آن آب خودشان را شستند از آن روایات مشخص می شد. اضافه بر این که در جائی که معاشرت با اهل کتاب در غذا اشکال نداشته باشد به طریق اولی در بحث غسل با آب و وضوء با آب هم همین طور است الا این که در آنجا عرض کردیم که چون مسئله، مسئله وضوء است و وضوء هم برای صلاة است لذا در آن جا ممکن است که، ممکن است یعنی همین است که حضرت نهی از بقایای غسله یهود و نصاری را از باب همان کدورت در آب، مورد نظر قرار دادند و الا اگر بحث نجاست بود به طریق اولی آئیه آنها باید نجس باشد در حالی که مسئله به این کیفیت نبود و وانگهی لا شک و لأشبهه که ولد زنا قطعاً نجس نیست ولی در عین حال نهی از غسله ولد زنا این حکایت از همان کدورت می کند نه این که دلالت بر یک حکم تکلیفی حرمت و نجاست خارجی می کند. این هم مربوط به اینها. در ابواب ماء مضاف، در آن جا هم مسائل و روایات به همین کیفیت عرض شد.

روایاتی که در مجموعه این [ابواب مختلف هست] و به نظر نمی رسد که مثلاً حالا در جائی دیگر باشد مگر این که از باب استطرادی حالا در یک جا از فقه یک روایت باشد، اگر هم باشد با توجه به روایاتی که - حالا البته بحث های فقهی و تفسیری آن می آید - در این زمینه های مختلف، در این ظروف مختلف، اسئار، نجاست کفار، اطعمه و اشربه و لباس های آنها و همین طور ماء الحمام و امثال ذلک ذکر کردیم، ما دلیلی برای نجاست کفار پیدا نکردیم. همه آنها از اول تا آخر ظاهر هستند، همه به یک کنار [اصطلاح مشهدی ها]، و نجاست آنها نجاستشان عرضی است و در اینجا فرقی در این مورد بین یهود و نصاری و مجوس و بین غیر آنها از سایر اقسام مشرکین وجود ندارد.

از روایات ما چیزی را بدست نیاوردیم. حالا باید برویم سراغ اجماع و عمل صحابه در زمان

ائمه و بعد از زمان ائمه و ببینیم که آنها که حکم به نجاست می کردند به چه دلیل بوده؟ و آیا دلیلی غیر از این داشتند یا این که دلیل اینها همین بوده؟ فردا **إِنْشَاءَ اللَّهِ** بحث ما بحث تفسیری است. تفسیر آیه **..... إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ....** ﴿التوبة، ۲۸﴾، آن را از کتب مختلفه، از عامه و خاصه می آوریم، بحثمان هم چند روز طول می کشد. وقتی که بحث تفسیری مان تمام شد بحث فقهی را شروع می کنیم.

سؤال: ...

جواب: آقا هر کسی که از شکم آدم دو پا در بیاید [طهارت ذاتی دارد و نجس نیست]. ما نجاست را از این روایات نفهمیدیم. حالا ببینیم از نظر فقهی، [مسئله چه صورتی پیدا می کند].  
سؤال: در این روایات همه اش از مجوس سؤال شده است، از کفار بت پرست و کفار دهری سؤال نشده.

جواب: اصلاً آن موقع اینها نبودند

سؤال:

جواب: خب آن جا می دانم. آخر در بعضی از جاها حتی مشرک هم آمده، در بعضی از روایات، **إِنَّهُ كِرِه سؤر ولد الزنا و اليهود و المجوس و المشرك**،  
سؤال: مشرک به اهل کتاب هم اطلاق می شود

جواب: می دانم، خب مشرک را در قران او قرار داده، یهود و مجوس و نصرانی و مشرک  
سؤال: بت پرستها هم می شود، بت پرست باز اعتقاد به خدا دارد، آنها که منکر خدا هستند آنها  
چه؟

جواب: هر کسی که باشد. ما نمی گوئیم نجس هست یا نیست، ما از روایات دلیل بر نجاست پیدا نکردیم

سؤال: اینقدر عام نیست که شامل ملحدی که منکر خدا هم هست بشود

جواب: می دانم، دلیل بر نجاست چیست؟

سؤال: هان! بله شما دلیل را می گوئید!

جواب: من این را می گویم، می گویم مشرک، البته مشرکی که در این جا هست منظور فقط آن کسی نیست که قائل به ثنویت و اینها باشد، مشرک یعنی کسی که خارج از این سه تا است. در آن موقع هم اصطلاح، همین بوده، کسی که خارج از این سه تا است ولو ملحدین، آن دهریون و اینها، همه را

مشرک می گویند. آنها همان طبیعت را صانع برای دنیا می دانند، نفس طبیعت را می دانند و خب این هم شرک است دیگر، اصطلاح اصطلاح عام است.

سؤال: لفظ کفار بر اهل کتاب هم اطلاق می شود؟

جواب: چرا، بله کفار شامل اهل کتاب هم می شوند.

اللهم صل على محمد و آل محمد